

(فصل سوم)

چه چیزی زندگی شما را هدایت می کند؟

همچنین متوجه شدم که به سبب حسادت است که مردم تلاش می کنند موفقیت کسب کنند. (جامعه ۴:۴)

کسی که بدون هدف است مانند کشتی ای بدون سکان- شخص بی خانمان می باشد. او در حقیقت هیچ می باشد. (توماس کارلیل)

زندگی هر شخص با چیزی رانده می شود.

اکثر فرهنگهای لغات فعل *راندن* را "هدایت کردن، کنترل کردن، یا جهت دادن." معنا کرده اند. چه شما رانندگی کنید یا میخی را بکوبید یا با توپ گلف بازی کنید، شما به هر حال هدایت می کنید، کنترل می کنید و به چیزی در آن لحظه جهت می دهید.

نیرویی که زندگی شما را می راند چیست؟

هم اکنون شاید با یک مشکل، فشار یا یک مهلت هدایت می شوید. شاید با یک خاطره دردناک، ترس به یاد ماندنی یا ایمانی ناآگاهانه هدایت می شوید. صدها موقعیت، ارزش و احساسات وجود دارند که می توانند زندگی شما را جهت دهند. در اینجا پنج مورد عام را ذکر می کنیم:

خیلی از مردم با احساس تقصیر هدایت می شوند. آنها تمام زندگی خود را صرف فرار از پشیمانی و افسوس و پنهان شدن از شرم و خجالتشان می کنند. افرادی که با حس تقصیرشان هدایت می شوند، زندگیهایشان توسط خاطرات جهت می گیرد. آنها به گذشته شان اجازه می دهند تا آینده شان را کنترل کند. آنها گاهی اوقات ناآگاهانه با خراب کردن موفقیت خودشان خود را تنبیه می کنند. وقتی قائل گناه کرد، حس تقصیر او، او را از حضور خدا جدا کرد و خدا فرمود: "تو در جهان آواره و پریشان خواهی بود." (پیدایش ۴:۱۲) این وضعیت بسیاری از مردم امروزی را نشان می دهد، آنها در زندگیهای آواره و پریشان و بدون هدف هستند.

ما ثمره گذشته خود هستیم، ولی این به آن معنا نیست که ما باید زندانیان آن نیز باشیم. هدف خدا با گذشته تو محدود نشده. او قاتلی به اسم موسی را به یک رهبر و شخص ترسویی بنام جدعون را تبدیل به قهرمانی شجاع کرد، و او قادر است با بقیه زندگی تو نیز اعمال عجیبی انجام دهد. خدا متخصص اعطای شروعی تازه به افراد است. کتاب مقدس می فرماید: "خوشحال کسی که گناهانش آمرزیده شده و خطاهایش بخشیده شده است!" (مزور ۳۲:۱)

بسیاری از مردم با نفرت و عصبانیت هدایت می شوند. آنها زخمها را نگه می دارند و هیچگاه از آنها آزاد نمی شوند. بجای رها کردن دردشان با بخشیدن، آن را بارها و بارها در فکرشان مرور می کنند. بعضی افراد که با نفرت هدایت می شوند، "سکوت" را اختیار می کنند و خشم خود را به *داخل می ریزند*، در حالیکه دیگران "منفجر می شوند" و روی دیگران خشمشان را می ریزند. هر دو عکس العمل ناسالم و مضر می باشند. نفرت، همیشه شما را بیشتر از آنکسی که از او نفرت دارید، زخمی می سازد. در حالیکه شخص مورد نظر شما موضوع را فراموش کرده و به زندگی خود ادامه می دهد، شما به جوشیدن در دردتان و دنبال کردن گذشته تان ادامه می دهید.

لطفا بشنو: آنانیکه در گذشته تو را زخمی کرده اند نمی توانند اکنون به زخمی کردن تو ادامه دهند، مگر آنکه شما دردتان را با نفرت با خود نگه دارید. گذشته شما گذشته! هیچ چیز آن را عوض نخواهد کرد و تو فقط با تلخی خود، خودت را زخمی می کنی. بخاطر خودت از این مسئله درس یاد بگیر و بعد رهاش کن. کتاب مقدس می فرماید: "زیرا غصه احمق را می کشد و حسد- ابله را می میراند." (ایوب ۵:۲)

بسیاری از مردم با ترس هدایت می شوند. ترس آنها می تواند نتیجه یک تجربه وحشتناک، توقع غیر واقعی، رشد در خانه ای با کنترل شدید یا حتی آمادگی ژنتیکی باشد. بدون در نظر گرفتن علت باید گفت مردمی که با ترس هدایت می شوند فرصتهای عالی را، به خاطر ترس از ریسک کردن، از دست می دهند. در عوض آنها سعی می کنند خود را امن نگه دارند و از ریسک کردن بپرهیزند و با موقعیت موجود بسازند.

ترس، زندان خود ساخته ای است که مانع از آنچه خدا در نظر دارد بشوی، می شود. تو باید بر علیه آن با سلاح ایمان و محبت حرکت کنی. کتاب مقدس می فرماید: "محبت خوب شکل گرفته، ترس را از بین می برد چون ترس فلج کننده است." یک زندگی ترس آلود، ترس از مرگ، ترس از داور، زندگی ای است که در محبت شکل نگرفته است." (اول یوحنا ۴:۱۸ ترجمه ام.اس.جی.)

بسیاری مردم با تمایلات مادی (ماده گرایانه) هدایت می شوند. اشتیاق آنها برای اندوختن، تمام هدف زندگیشان می شود. این انگیزه برای بیشتر داشتن، بر اساس برداشتی غلط می باشد که با بیشتر داشتن، خوشحالتتر، مهمترو امن تر خواهم بود. ولی هر سه ایده حقیقت ندارند. مالکیتها فقط شادی موقتی ایجاد خواهند کرد. چون وسائل عوض نمی شوند و بالاخره از آنها خسته می شویم و بعد چیزی از نوع تازه تر، بزرگتر و بهتر را می طلبیم. این نیز افسانه ای بیش نیست که اگر بیشتر بدست آورم شخص مهمتری خواهم بود. ارزش شخصی و ارزش سود با هم یکی نیستند. ارزش تو با چیزهای با ارزش تو تعیین و مشخص نمی شود. و خدا می فرماید با ارزش ترین چیز ها درحقیقت وسائل مادی نیستند!

معمول ترین افسانه در باره پول این است که داشتن بیشتر آن مرا امن تر خواهد کرد. اینطور نیست. ثروت می تواند فوراً با عوامل غیر قابل کنترل متعدد از بین برود. امنیت حقیقی می تواند در چیزی یافت شود که هیچگاه کسی قادر به ربودن آن از شما نخواهد بود و آن رابطه شما با خدا است.

بسیاری از مردم با نیاز مورد تائید قرار گرفتن هدایت می شوند. اینچنین افراد اجازه می دهند که توقعات والدین یا همسر یا فرزندان یا معلمین یا دوستان زندگی آنها را کنترل کند. خیلی از افراد بالغ هنوز بدنیاال مورد تائید قرار گرفتن والدین ناراضی خود هستند. برخی نیز با فشار همطرازان هدایت می شوند و پیوسته نگران هستند که دیگران در موردشان چه فکر خواهند کرد. متأسفانه افرادی که جمعیت را دنبال می کنند، در آن گم می شوند. من همه کلیدهای موفقیت را نمی دانم، ولی یکی از کلیدهای سقوط سعی در راضی کردن همه می باشد. اگر با نظریات دیگران کنترل می شوید هدفهای خدا را در زندگیتان از دست خواهید داد. عیسی مسیح فرمود: "هیچ کس دو ارباب را خدمت نتواند کرد." (متی ۶:۲۴)

نیروهای دیگری نیز وجود دارند که می توانند زندگی شما را هدایت کنند ولی همه آنها به پایان مشترکی راه می یابند: توانایی استفاده نشده، استرس بی مورد، و زندگی تحقق نیافته.

این درسها به شما نشان خواهند داد که چگونه زندگی هدفمندی داشته باشید. زندگی ای که با هدفهای خدا هدایت، کنترل و جهت می یابد. هیچ چیز مهم تر از شناخت هدف خدا برای زندگیتان نیست و هیچ چیز نمی تواند باعث عدم شناخت آن شود، نه موفقیت، نه ثروت، نه شهرت و نه لذت. بدون هدف، زندگی حرکتی بدون معنا، فعالیتی بدون جهت و اتفاقاتی بدون دلیل خواهد بود. بدون یک هدف، زندگی بی اهمیت، پیش پا افتاده و بیهوده می باشد.

فوائد زندگی هدفمند

زندگی هدفمند داشتن، پنج فایده بزرگ دارد:

دانستن هدفتان، به زندگیتان مفهوم می بخشد. ما برای داشتن معنا و مفهوم ساخته شده ایم. به این علت مردم به روشهای نامطمئن مانند طالع بینی و پیشگویی از آینده دست می زنند تا آن را کشف کنند. وقتی زندگی معنا دارد تو می توانی تقریباً هر چیزی را تحمل کنی، اما بدون آن هیچ چیز قابل تحمل نیست.

جوانی در سن بیست سالگی نوشت: "من خود را مانند شخص شکست خورده احساس می کنم، چون تلاش می کنم تا چیزی بشوم که حتی نمی دانم آن چیز چیست. برای انجام دادن کاری، همه آنچه که می دانم این است که باید با آن سر کنم و به نوعی بگذرانم. یک روز، اگر هدفم را کشف کنم، احساس خواهم کرد که شروع به زندگی کرده ام."

بدون خدا زندگی هدفی ندارد، و بدون هدف زندگی مفهومی ندارد و بدون معنا و مفهوم زندگی اهمیت و امیدی ندارد. در کتاب مقدس افراد مختلف بسیاری این ناامیدی را ابراز کرده اند. اشعیا شکایت کرد: "عبث زحمت کشیدم و قوت خود را بی فایده و باطل صرف کردم." (اشعیا ۴۹:۴) ایوب گفت: "روزهای زندگی من بسرعت می گذرد و با نومیدی سیری می شود." (ایوب ۶:۷) و "از زندگی خود بیزارم. در این چند روزی که از عمرم باقی مانده مرا بحال خود رها کن." (ایوب ۱۶:۷) تراژدی بزرگ مرگ نیست، بلکه زندگی بدون هدف.

امید به اندازه هوا و آب برای زندگیتان حیاتی است. امید لازم دارید تا تحمل کنید. دکتر برنی سیجل دریافت که می تواند پیشگویی کند که کدامیک از مریضان او که سرطان داشتند معالجه خواهند شد. او برای یافتن راه حل از آنها این سؤال را می کرد: "آیا می خواهی صد سال زندگی کنی؟" آنانی که هدف عمیق در زندگی داشتند جواب دادند بلی و اینها افرادی بودند که اکثراً به زندگی ادامه دادند. امید از داشتن هدف بوجود می آید.

اگر احساس ناامیدی کرده ای، لحظه ای صبر کن! در زندگی تو، وقتی شروع به یافتن هدف کنی، تغییرات عالی اتفاق خواهد افتاد. خدا می فرماید: "خواست و اراده من، سعادت مندی شماست و نه بدبختی تان، و کسی بجز من از آن آگاه نیست. من می خواهم به شما امید و آینده خوبی ببخشم." (ارمیا ۲۹:۱۱) شاید احساس کنی که با موقعیت غیر ممکنی روبرو هستی، ولی کتاب مقدس می فرماید: "جلال باد بر او که می تواند به وسیله آن نیرو که در ما فعال است، بی نهایت فروتنتر از هر آنچه بخواهیم یا تصور کنیم، عمل کند." (افسیان ۳:۲۰)

دانستن هدف‌تان، زندگیتان را راحت و آسان خواهد کرد. هدف در زندگیتان مشخص خواهد کرد که چه بکنید و چه نکنید. هدف شما معیاری خواهد شد که شما از آن استفاده خواهید کرد تا ارزیابی کنید که کدام فعالیت حیاتی است و کدام حیاتی نیست. شما به آسانی می‌پرسید، "آیا این کار مرا در عملی کردن یکی از هدفهای خدا برای زندگیم کمک خواهد کرد یا خیر؟"

بدون هدفی واضح شما هیچ پایه‌ای که تصمیمات خود را بر آن بنا کنید یا وقت خود را صرف کنید و از استعدادهایتان استفاده کنید ندارید. پس شروع به اتخاذ تصمیم بر اساس موقعیتهای، فشارها یا روحیه‌تان در آن لحظه خواهید کرد. افرادی که هدف خود را نشناخته‌اند سعی می‌کنند کار زیاد انجام دهند و *این کار زیاد* فشار عصبی، خستگی و ناسازگاری را ببار می‌آورد.

این غیر ممکن است که همه آنچه مردم از شما می‌خواهند بتوانید انجام دهید. وقت شما فقط مختص انجام اراده خدا است. اگر نتوانی همه آن را انجام دهی، پس این نشان خواهد داد که تو سعی می‌کنی بیشتر از آنچه خدا در نظر دارد انجام دهی. زندگی هدفمند برای ما روش زندگی آسان تر و برنامه معقول تری به ارمغان می‌آورد. کتاب مقدس می‌فرماید: "زندگی پرتجمل و نمایش دهنده، زندگی توخالی و زندگی ساده و مشخص زندگی پر معنایی می‌باشد" (امثال ۱۳: ۷ ترجمه ام.اس.جی.). این نوع زندگی همچنین ما را به آرامش فکری رهبری می‌کند: "ای خداوند، تو کسانی را که به تو توکل دارند و در عزم خود راسخند در آرامش کامل نگاه خواهی داشت" (اشعیا ۴۶: ۳)

دانستن هدف‌تان، زندگیتان را متمرکز می‌کند و کوشش و انرژی شما را روی آنچه مهم است متمرکز می‌دهد. شما با انتخابهای مشخص، موثر واقع می‌شوید. این طبیعت انسان است که با موضوعات بی ارزش و جزئی خود را آشفته و پریشان می‌سازد. ما با زندگیمان **"تعقیب و گریز"** را بازی می‌کنیم. هنری دیوید ثوریو اظهار داشت مردم زندگی **"یأس آرام"** را می‌کنند ولی امروز بهترین توضیح این است که آنها زندگی **"پرشانی بی هدف"** را می‌کنند. خیلی از مردم مثل ژيروسکوپ در کشتی و هواپیما می‌باشند که با سرعت گیج‌کننده‌ای دور خود می‌چرخند ولی هیچوقت به سوی مقصدی نمی‌روند.

بدون هدفی روشن، شما مرتباً جهت‌های خود را از شغلی به شغل دیگر از رابطه‌ای به رابطه دیگر و از کلیسایی به کلیسای دیگر یا هر چیز ظاهری دیگر تغییر خواهید داد با این امید بر دل که هر تغییری پریشانی شما را آرام خواهد کرد و یا جای خالی را در قلبتان پر خواهد کرد. فکر می‌کنید- **شاید اینبار با دفعه قبل فرق خواهد داشت** ولی در حقیقت این مشکل شما را حل نمی‌کند و آن مشکل این است، ضعف تمرکز و هدف.

کتاب مقدس می‌فرماید: **"پس نادان نباشید، بلکه دریابید که خواست خداوند چیست"** (افسیان ۵: ۱۷). قدرت تمرکز را می‌توان در نور دید. نور پراکنده قدرت و تأثیر کمی دارد ولی می‌توانید انرژی آن را با متمرکز کردن آن جمع کنید. با یک ذره بین اشعه خورشید را می‌توان متمرکز کرد و کاغذ و علف‌ها را سوزاند. وقتی نور متمرکز می‌شود حتی بیشتر از نور لیزر می‌تواند فلزات را ببرد.

هیچ چیز قوی‌تر از یک زندگی متمرکز که بر اساس هدف است وجود ندارد. مردان و زنانی که در تاریخ باعث تغییرات بزرگ شده‌اند دارای بیشترین تمرکز بوده‌اند. برای مثال- پولس رسول تقریباً دست خالی توانست مسیحیت را در تمام امپراتوری روم انتشار دهد. راز این مرد، زندگی متمرکز بود. او گفت: "بلی برادران عزیز، من هنوز آن‌که باید باشم نیستم، اما تمام نیروی خود را صرف یک کار می‌کنم، و آن اینکه گذشته را فراموش کنم و با انتظار و امید به آنچه در پیش است چشم بوزم" (فیلیپیان ۳: ۱۳)

اگر می‌خواهید زندگیتان موثر باشد، آن را **متمرکز** کنید! از دست و پا زدن دست بکشید و سعی نکنید که همه کار بکنید. کمتر کار انجام بده و حتی فعالیت‌های خوب را نیز از زندگیت دور کن و آنچه را که از همه مهمتر است انجام بده. هیچوقت کار یا فعالیت را با بازدهی اشتباه نگیرید. شما می‌توانید بدون هدف مشغول باشید. ولی چه فایده؟ پولس گفت: "بگذارید آنانیکه می‌خواهیم آنچه خدا برای ما اراده کرده انجام دهیم، با یکدیگر بر آن هدف متمرکز باشیم" (فیلیپیان ۳: ۵ ترجمه ام.اس.جی.).

دانستن هدف‌تان، به زندگیتان انگیزه می‌بخشد. هدف همیشه شور و هیجان و اشتیاق ایجاد می‌کند. هیچ چیز نیروبخش‌تر از هدف روشن و واضح نیست. از طرف دیگر شور و هیجان و علاقه با عدم داشتن هدف محو می‌شود. همینکه بتوانیم از تخته‌خواب خود بیرون بیاییم کار بزرگی کرده‌ایم. معمولاً کار بی معنا و بی مقصود و نه کار زیاد است که باعث تضعیف ما و سست شدن ما و از بین رفتن شادیمان می‌شود.

جرج برنارد شاو نوشت: **"این خوشی واقعی زندگی است: که برای هدفی که خودت بعنوان شخصی قوی تشخیص داده‌ای استفاده شوی و نیروی طبیعت باشی، بجای اینکه یک لخته کوچک داغ ناخوشی و شکایت باشی که از اینکه دنیا خود را وقف شاد ساختن تو نمی‌کند گله کنی."**

دانستن هدف‌تان، شما را برای ابدیت آماده می‌کند. خیلی از مردم زندگی خود را صرف می‌کنند تا یادگیری بجای ماندنی روی زمین خلق کنند. آنها می‌خواهند وقتی چشم از جهان فرو بستند به یاد آورده شوند. اما نهایتاً آنچه بیشتر از همه مطرح خواهد بود این نیست که دیگران در باره زندگی تو چه خواهند گفت بلکه **خدا** چه می‌گوید. آنچه مردم در درک آن قاصرند این است که همه موفقیت‌ها جای خود را به موفقیت‌های فراتر می‌دهند و رکوردها بالاخره شکسته می‌شوند، شهرت و آوازه رنگ خود را از دست می‌دهد و احترامها و قدردانی‌ها فراموش می‌شوند. هدف جیمز دابسون در کالج این بود که قهرمان تنیس مدرسه شود. وقتی جام قهرمانی او در قفسه جام‌های قهرمانان مدرسه قرار گرفت او احساس غرور می‌کرد. سالها بعد شخصی این جام را با پست برای او فرستاد. آنها وقتی مدرسه تغییر سازمان می‌داد آن را در سطل آشغال پیدا کرده بودند. جیمز وقتی این را دید گفت: **"با تمام وقتی که صرف می‌کنی، تمام جام‌های قهرمانی تو توسط شخص دیگری در سطل آشغال خواهد افتاد."**

زندگی کردن برای خلق یک یادگار زمینی هدفی تنگ نظرانه است. استفاده حکیمانه تر زمان در خلق **یادگارهای ابدی** است. شما بر زمین قرار نگرفته اید که فقط به یاد آورده شوید بلکه تا برای ابدیت آماده شوید. روزی در برابر خدا خواهید ایستاد و او از زندگی شما حساب خواهد خواست – یک امتحان نهایی قبل از آنکه به ابدیت وارد شوید. کتاب مقدس می‌فرماید: **"زیرا همه ما در برابر مسند داوری خدا حاضر خواهیم شد... پس هر یک از ما حساب خود را به خدا باز خواهد داد."** (رومیان ۱۴: ۱۰ و ۱۲) خوشبختانه خدا می‌خواهد ما در این امتحان موفق شویم، برای همین او سوالات امتحان را از قبل به ما داده است. از کتاب مقدس می‌توانیم حدس بزنیم که خدا دو سؤال حیاتی از ما خواهد کرد:

اول- **"با پسر من عیسی مسیح چه کردی؟"** خدا در مورد زمینه مذهبی یا دیدگاه‌های اعتقادی تو سؤال نخواهد کرد. تنها چیزی که اهمیت خواهد داشت این خواهد بود که – آیا آنچه عیسی مسیح برای تو انجام داد پذیرفتی و آیا یاد گرفتی که او را محبت کنی و به او اعتماد داشته باشی؟ عیسی مسیح فرمود: **"من راه و راستی و حیات هستم؛ هیچ‌کس جز به واسطه من، نزد پدر نمی‌آید."** (یوحنا ۱۴: ۶)

دوم- **"با آنچه به تو دادم چه کردی؟"** با زندگی ات چه کردی؟ همه عطایا، استعدادها، فرصتها، انرژی، رابطه‌ها، و منابعی که خدا به تو داد؟ آیا آنها را برای خودت استفاده کردی یا از آنها برای هدفی که خدا تو را برای آن ساخته بود بهره جستی؟

آماده کردن شما برای این دو سؤال هدف این کتاب است. اولین سؤال مشخص خواهد کرد که ابدیت را در **کجا** به سر خواهید برد. دومین سؤال مشخص خواهد کرد که در ابدیت **چه خواهید کرد**. در پایان این کتاب آماده خواهید بود که به این دو سؤال پاسخ دهید.